

آنچه میخوانید وصیت امام علی (ع)به فرزندش امام حسن(ع)است که پس از بازگشت از صفین در قریه "حاضرسین" نوشت. وصیتی و سفارشی که به همه فرزندان اسلام وعموم مومنان است.

" فرزندم، این نامه‌از پدریست که گرمی آفتاب زندگیش به سردی و غروب مینشیند. معترف به مصائب توانسوز روزگار است و سال و ماه و ساعات از او روی برتافته‌اند، و هر دم بمرگ نزدیک میشود. پدری که به پیشامدهای این جهان ناپایدار و بی مقدار ،سر فرود آورده و در خانه مردگان سکنی خواهد گزیدو فردا بعزم سفری جاودانه از این گیتی کوچ خواهد کرد. چنین پدری به فرزند جواش – که آرزومند چیزی است که آنرا نمیباید – سخن میگوید فرزندی که – بهر حال مانند تمام موجودات – هلاک خواهد شد وآماج تیرهای بلا و هدف درد ها ورنجها و گروگان مصائب سخت روزگار غدار است. موجودی که خدنگهای زهرآگین و تلخ را نشانه است و به اضطرار اسیر چنین ناگواریهای ناپایدار است. سوداگر سرای فریب و فساد و وامدار مرگها و نابودی ها، هم پیمان و آمیخته با غمها و قرین و جلیس با محنتها نشانه و هدف آفتها و شهید هسوی و هوس دیگران و سرانجام...جانشین مردگان است.

اینک پس از ثنا و ستایش پاک آفریدگار و درود فراوان بر رسول خدا، پسرم تو بدان: من آن هنگام در چیزی که برایم اشکار گردیده مینگرم. چون مبینم جهان از من روی میگیرد و روزگار با من به سرکشی میگراید و آخرت از من استقبال میکند، احساس میکنم که هر چیز دیگر از یادم میروود و جز بکار خویش بچیزی رغبت ندارم. اما لحظه ای که فارغ از دیگران غم خویش میخورم و هوس مرا آسوده میگذارد حقیقت در برابرم رخ مینماید و جلوه گر میشود. چنین کیفیتی است که مرا بکوشش و تلاش وامیدارد، که بی تردید بازیچه نیست و از آمیختگی بدروغ و ریا، فرسنگها بدور است. نیک که مینگرم تو را جزیی از خود می یابم – نه خطا گفتم – بلکه تو همه وجود منی و چنان آمیخته با منی که اگر چیزی بتو روی آورد، درست مانند آنست که بمن روی آورده است. از اینرو اگر مرگ تو را فراگیرد، چنان است که مرا گرفته . بدین سبب کار تو مرا در اندوه افکنده، بدانگونه که کار خودم مرا به غم و افسوس میکشاند. بنابراین وصیت خویش را بر تو نوشتم در حالی که خواه برای تو بمانم یا بمیرم از اجرای آن بدست تو دل قوی دارم و مطمئن هستم.

پسرم، تو را به پرهیزگاری و ترس از عقوبت خدا و متابعت و فرمانبرداری از آفریدگار وصیت وسفارش میکنم . ویرانه دل را بنور تابناکش آباد گردان، در رشته مهر با او بندگی و دلسپاری چنگ بزن. زیرا هیچ رشته و پیوندی استوار تر ازپیوستگی و همبستگی با ذات لایزال کردگار متعال نیست. دل به حکمت و موغظت شاد وپاک بگردان وپا یاد مرگ در زهد وپارسایی بکوش و نرم رفتار ونیک گفتار باش . پیوسته به یقین ایمان خویش را قوی کن و تقدیر مرگ را بخود بقیولان و نفس خود را به اعتراف در ناپایداری دنیا وادار ساز.آلام و آزار و مصائب سخت روزگار را به او بنمایان ، و زشتی دهر و نا ملایمات روزها را نکته به نکته برایش برخوان و اورا بترسان .

با دفتر زندگی گذشتگان اورا آشنا ساز و حوادث و رویدادهایی را که بر آنها گذشته است برای او باز گو. نفس خویش را در بارگاه های ویران سفر ده و بگذار آثار آنهمه قدرت و عظمت را نیک بنگرد ودریابد که از کجا تا بجکا رسیده‌اند و چگونه از دوستان جدا شده اند ودر سراهای تنگ و تاریک مانده‌اند. در این موقع بخویش فکر کن که دیر یا زود تو نیز همچون یکی از تن های تنهای آنها خواهی بود.

" پسرم، خانه ایمان و آرامگاه خویش سامان ده و جهان جاودان را بسرای نا پایدار بفروش. سخنی که نیک نمیدانی مگو و پیرامون آنچه مربوط بتو نیست گفتگو مکن. در هر راهی که گام مینهی ، مبدا به گمراهی برسی. زیرا در گمراهی و سرگردانی خویشنداری بسی بهتر از انجام کاری است که سرانجامش هراس است و نگویناری. مروج نیکوکاری باش تا خود از نیکو کاران گردی . پیوسته با دست و زبان نیکان رابه کارهای پسندیده تشویق کن و از کردار نکوهیده باز دار، وهر چند که میتوانی، با بدکاران و پلید فکران میامیز واز آنها دوری گزین. در راه خدا جهاد کن چنان جنگ وجهادی که شایسته قدر اوست. هر جا ودر هر موقعیتی هر چند که سختی کشی و به رنج افی، برای حق و عدالت قیام کن. در کار دین پیوسته دانشجو باش و خویشتر را بناملایمات عادت ده. صبور بودن در راه حق،نیکخویی است. در همه کارها بکردگار خویش توکل کن زیرا تو به پناهگاهی استوار و نیرومند روی آورده‌ای. آنگاه که دست نیاز بسوی خدای آوری، با همه دل و جان نیازمند باش. زیرا جود و کرم تنها از خداست. در کارها بسیار از او طلب خیر و نیکی کن، و در وصیت و سفارش من اندیشه بکار بند و چیزی را از یاد مبر.

زیرا نیکوترین گفتار سخنی‌است که شنونده را سودی سرشار و بهره‌ای بیشمار بخشد، سخن پاک و نیک آن نیست که بهره‌ای نرساند و آموختن دانشی که پسندیده نیست بی تردید علم و عملش هم سودمند نخواهد بود. فرزندم! به خود مینگرم که خرد سالی و جوانی به پیری و سالخوردگی رسانیده‌ام و سستی و ناتوانی در وجود خانه کرده، از اینرو در وصیت بتو شتافتم. دیدم در آن حکمت و عبرتی است. بیم داشتم که مبدا مرگم فرا رسد، و آنچه در خاطرم میگذرد بتو نرسانده باشم و یا همانگونه که تمم را ضعف و سستی فرا میگیرد، اندیشه‌ام نیز سستی پذیرد و سخنان بسیاری ناگفته ماند.ترسیدم که مبدا پیش از آنکه وصایایم را بشنوی هوس بر تو چیره گردد و فتنه و آشوبهای دنیا همچون اشتری مست و سرکش، تو را بعضیان کشد.

دل جوان همچون زمین بکر و خاک پاک است. هر دانه ای که در آن افتد نشو و نما یابد. از اینرو پیش از آنکه خاک دلت ناپاک و سخت شود، و عقل و خردت اسیر هوس گردد در تربیتت کوشیدم. من با دانش خویش بسوی تو شتافتم تا اینکه تو نیز در درک حقایق بشتابی و درست بدانسان که آزمودگان و تجربه دیدگان ، کیفیت کار خود را میشناسند، تو نیز بکار خویش آگاه گردی. اگر چنین کنی ، بی نیاز از رنج و معاف از آزمون و تجربه خواهی شد. آنچه ما از دانش و معرفت و ایمان کسب نموده‌ایم تو نیز همانها را بدست آر چه بسیار چیزهایی که بر ما پوشیده بود بر تو عیان گردد. " فرزندم! اگر چه عمر من همچون کسانی که پیش از من بودند درازنیود، اما با همان مهلت کوتاه، بدیده کاوشگری در کارشان نگریستم و در چندو چون کار و اخبار و سرگذشت زندگیشان اندیشه کردم و در احوال و اوضاع بازماندگانشان، مطالعه نمودم و چنان در این بحر مستغرق بودم که دریافتم خودم هم یکی از آنها هستم بلکه – فراتر از این – در سیر تاریخ و چگونگی زندگیشان چنان با آنها آمیختم ، که احساس کردم با اولین و آخرینشان زندگی کرده‌ام! آنگاه پاکی دنیا را از ناپاکیش و سودش را از خسرانشان باز شناختم. اینک از هر کاری، نیک و پسندیده و گزیده‌اش را برای تو انتخاب نموده و مجهول وناپسندش را از تو دور ساختم. آنچه پدری مشفق و مهربان در حق فرزندش روا و سزا میداند ، در حق تو کردم و گفتم. و در این سخن اراده نمودم که تو را حکمت و ادب آموزم، تا در این عنوان جوانی و روزگار شاد کامی، تربیت یافته و پند آموخته شوی و ارادات بهر کاری، پاک و کردارت راست باشد. برای ادب آموزی و حکمت اندوزی ، از کتاب خداوند مهربان ، ابتدای سخن میکنم. کتابی و شریعتی که فرامین و احکام حلال و حرام را بما آموخته و تجاوز و تخطی از آنها را نکوهش فرموده و ناپسند دانسته است. بیم از آن داشتم که مبدا همانگونه که مردم در عقاید و احکام ، از هوسها و اندیشه های اشتباه خویش متابعت نمودند، تو نیز مانند آنان بلغزش و خطا افی. از اینرو آگاه کردنت بر آن امور نزد من سزاوارتر از آن بود که تو را در کار خویش رها کنم و دل از هلاک تو آسوده سازم. بر این امید که آفریدگار منان تو را در انجام این وظایف پاک و مقدس، توفیق دهد و بسوی مقصد نیک هدایت فرماید.

اکنون سفارش و توصیه من با تو چنین است:

فرزندم، نیکو ترین چیزی که دوست دارم تو از وصیتم بجای آوری، پرهیز و ترس از خداست. به آنچه آفریدگاربر تو لازم و واجب شمرده اکتفا کن و قدم برایی گذار که نیکان و گذشتگان و پدر و مادر و خانواده‌ات در آن طریق گم نهاده‌اند. زیرا آنان خویشندار و پرهیزکار و دانا بوده، و در انراه چیزی را فروگذار ننموده‌اند.همانگونه که تو می اندیشی و مینگری آنها نیز فکر کردند و دیدند، تا اینکه سرانجام این دو کار این بود که به غایت خویشنداری و نهایت انجام تکلیف و وظیفه خود رسیدند. پس اگر نفس تو از طریق آنان سرباز زد و نخواست همانسان که آنان اندیشیدند و دیدند، بنگرد و بیندیشد و در این دو یقین کنذ، تو او را به متابعت مجبور کن وخواهان همین روش پسندیده باش. البته با تحصیل و تعلیم و دانایی ، آنرا بطلب و در سخنان در هم و شبهه آمیز خود را رها مساز، تا ناگزیر بمشاجره و منازعه شوی و پیش از آنکه پا بر این راه گذاری ، از پروردگار یاری بخواه و برای کسب موفقیت و اجتناب از هر بدی ویاسخی که به باطل آمیخته باشندو یا بفضالت گمراهیت کشاند،تنها بخداوند مهربان پناه ببر و رو بسوی او آور. آنگاه پس از اینکه مطمئن شدی که دلت صاف و پاک گشته، و فروتن و فرمانبردار شده، و تمرکز فکر واندیشه یافته ای و مقصدت تنها در این راهست در آنچه من بتو سفارش و توصیه میکنم، بدقت اندیشه کن. اما اگر آنچه را که خواهانی، از تمرکز فکر و پاکی دل از پلیدی هابدست نیاوردی، بدان که در این حال بکور اشتری میمانی که در ورطه های وهنماک و دره های تنگ و تاریک فروافتاده است. چنین کسی که براه اشتباه رود و خطا کند، هرگزخواهان دین و آیین نیست و شبهات را با یقین می آمیزد. برای چنین کسی دست برداشتن و درنگ کردن در راه خود بصلاح نزدیک تر است.